

بومی گرایی نو

نقد بومی گرایی جدید - بخش اول

نوشتهء عبدی کلانتری

در بحثی که امروز شروع می کنیم و در برنامه های آینده به تناوب دنبال خواهیم کرد، از یک پرسش آغاز می کنیم: آیا فرهنگ و تمدن اصیل ما ایرانیان، در قرن بیستم و بیست و یکم، می توانسته است آلترناتیو، یا بدیلی در برابر فرهنگ و تمدن غربی عرضه کند و توسط این بدیل، ما را به همان درجه از رفاه و سعادت و آزادی برساند که غربی ها به آن رسیدند؟

چنین پرسشی ممکن است عجیب یا حتا ساده لوحانه جلوه کند. اما اگر به آن بیشتر توجه نشان دهیم، خواهیم دید که این ادعایی است که عدهء زیادی از روشنفکران ما، کسانی که ما آنها را روشنفکران بومی گرا می نامیم، آشکارا یا به تلویح، بر آن پا فشرده اند.

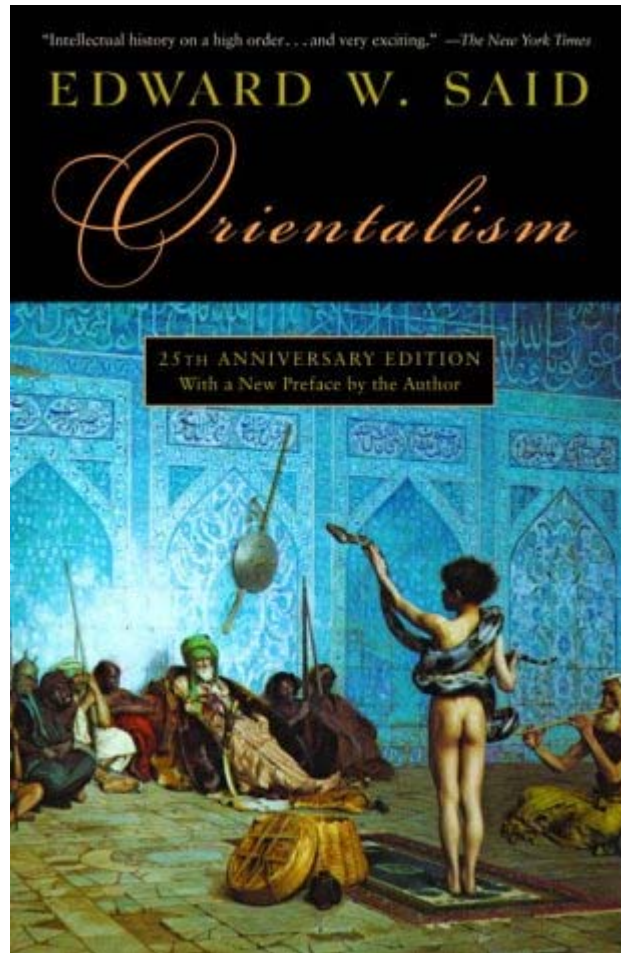
روشنفکران بومی گرا، که طی دو دههء اخیر، عنوان جدید «پُست کولونیال» یا روشنفکر پسااستعماری بر خود نهاده اند، کسانی هستند که اعتقاد دارند ستایش فرهنگ و تمدن غربی و دنباله روی از آن، که معمولاً با تحقیر آنچه خود داشته ایم نیز همراه می شود، همان چیزی است که استعمارگران همیشه خواسته اند و تبلیغ اش را کرده اند. یک قدرت استعماری (امپریالیسم)، همواره فرهنگ، دین، علم، و شیوهء تفکر خود را برتر از اقوام فرودست می پندارد. درست همانطور که یک ارباب تحصیل کرده به رعیت اش نگاه می کند، یا یک فرد شهری روستاییان به شهرآمده را می سنجد، بینش استعماری نیز خود را «قوم برتر» می پندارد که حق بهره کشی از بومیان و منابع آنها را دارد؛ یا از سر دلسوزی، این بومیان را همچون کودکان یک تمدن صغیر می بیند که باید به آنها الفبای تجدد و تمدن جدید را در مکتب غربی بیاموزد تا آنها به بلوغ تمدنی برسند.

در برابر چنین بینشی، روشنفکر بومی گرا ادعا می کند که او صغیر نیست. او نیز علم و هنر و فلسفه هزارساله دارد. او نیز می تواند همانند انسان غربی بیندیشد. تفکر برای او امری ممتنع و غیر ممکن نیست، و برای اندیشیدن، نیاز ندارد آن را از غرب یاد بگیرد. روشنفکر بومی گرا گاه حتا فراتر از این می رود و مدعی می شود که از قضا، غرب جدید عناصر فرهنگش را از «شرق» گرفته است. این ما بودیم که غرب را غرب کردیم! تا به آن حد که «آنها» مواد تمدن و فرهنگ «ما» را گرفتند و با آن ابزاری ساختند برای سلطه گری و استثمار خود ما. ما برای عقب ماندگی خود نباید شرمسار باشیم. توحش و عقب ماندگی، صفت همان قوم به ظاهر پیشرفته ای است که می خواهد به ما درس «روشن اندیشی» و آزادی و دموکراسی بدهد.

روشنفکر بومی گرا معتقد است ما نیاز نداریم به همان جاده ای پا بگذاریم که غرب از آن گذشته است. مسیر تمدن غربی، یک راه اجتناب ناپذیر نیست. نه تجدد یک الگوی واحد (مُدرنیتهء غربی) دارد و نه رسیدن به آن از یک مسیر واحد می گذرد. پس نباید فرهنگ غرب را بزرگ جلوه داد و فرآورده هایش را گرامی داشت؛ کاری که در عمل به تحقیر فرهنگ خودی منجر می شود. برعکس، باید دست به «مقاومت فرهنگی» بزنیم و روایت های بدیل خود را خلق کنیم. برای رسیدن به رفاه، سعادت، و آزادی، ما قادریم بدیل یا آلترناتیو فرهنگی و تمدنی خود را عرضه کنیم.

در کشور ما، مبحث عقب ماندگی تمدنی و دلایل آن، هنگامی مطرح شد که نخستین تقابل های جدی با قدرت های غربی و شمالی و شکست های پیاپی، سرآمدان مملکت را به تأمل و خودنگری واداشت. در جنبش تجددگرای مشروطیت، برای نخستین بار، منورالفکران به طور سیستماتیک الگوهای غربی سیاستگزاری، قانون، آموزش و پرورش، و به طور کلی فرهنگ را برای برونرفت از بن بست عقب ماندگی توصیه کردند. از همان زمان نیز مقاومت بومی گرا در برابر این متفکران، از سوی بخشی از روحانیت شیعه، عنوان شد. در دههء ۱۳۴۰ شمسی، جلال آل احمد با رسالهء «غرب زدگی»، و در دههء ۱۳۵۰ علی شریعتی با سلسله سخنرانی های خود برای بازگشت به خویش و احیای هویت، موفق شدند بومی گرایی را به عنوان گفتار فرهنگی غالب در میان جوانان و روشنفکران جایندازند. آل احمد و شریعتی، با کمک آثار روشنفکران ضداستعماری اروپا نظیر فرانس فانون، امه سزر، کابرال، آلبر ممی، نایره ره، و همچنین متفکران ضدروشنگری اروپایی نظیر ارنست یونگر و مارتین هایدگر، پایه های ایدئولوژیک جنبشی را پی ریختند که با شرکت در انقلاب بهمن ۱۳۵۷، موفق به کسب هژمونی انقلاب ایران شد و آن را در مسیر بومی گرایی ضدغربی به جلو برد.

به موازات و همسو با این جنبش جهان سومی، در ایالات متحده آمریکا، روشنفکر برجسته فلسطینی - آمریکایی ادوارد سعید، با یاری از نوشته های میشل فوکو، یک سال قبل از انقلاب ایران، رساله ای به چاپ رساند که بر بنیاد این نظریه بنا شده بود: فرهنگ اروپایی توان خود را از طریق برنهادن خود در برابر شرق به دست آورد و دانش غربی ابزار یا شریکی بوده است برای استعمار. کتاب «اورینتالیسم» ادوارد سعید باعث شکل گرفتن رشته نوین مطالعات پست کولونیالیستی (پسااستعماری) در دانشگاههای آمریکا شد.



مطالعات پست کولونیالیستی به بازانديشی مفاهيمی چون فرهنگ، علم، تفکر، و شاید مهمتر از هرچیز «روایت» انجامید. منظور از روایت، انواع تاریخنگاری، ادبیات داستانی به ویژه رمان، خاطرات، سفرنامه ها، و متون مشابه دیگر بود که برای خواننده غربی، تصویری از شرق را ترسیم می کرد. مطالعات پست کولونیال به طور عمده به کشورهای هند، شمال آفریقا، و بخشی از آمریکای لاتین پرداخت اما به زودی جایگاه برتر را مطالعات خاورمیانه به خود اختصاص داد. مطالعات پست کولونیال، نه تنها رشته ای از علوم دانشگاهی، بلکه مهمتر، یک جنبش آکادمیک مقاومت فرهنگی در برابر «امپراتوری» را شکل می دهد.

در مطالعات پست کولونیال معطوف به خاورمیانه، «اسلام» نیز جایگاهی ویژه ای کسب کرد. اسلام نه تنها به عنوان یک دین، بلکه به عنوان فرهنگ، یا صحیح تر گفتارهای بی شمار فرهنگی (اسلام ها، دیسکورس های اسلامی) مقام برجسته ای در زرادخانه نظری تفکر پست کولونیال پیدا کرد.

جلوه های بومی گرایی جدید، علاوه بر بررسی های دانشگاهی پست کولونیال، در تلاش نظریه پردازان مسلمان در جهان سوم نیز انعکاس می یابد. اسلامگرایان بنیادگرا تمدن اسلامی را در برابر کلیت «غرب» برمی کشند و ارزش می گذارند. اسلامگرایان لیبرال یا «روشنفکران دینی» بر نوعی تعامل و گفتگوی اسلام و غرب باور دارند که به زعم خودشان می تواند تصحیح کننده مشکلات و انحرافات تجدد سکولار باشد که ظاهراً می توان طی یک «گفت و گو میان تمدن ها» عناصر مثبت تمدن غرب را به اسلام پیوند زد. به نظر می رسد فرض این گروه آن است که همه به دور یک میز می نشینند؛ سپس «ما» و «آنها» همچون دو طرف همسنگ و هم اعتبار، وارد «گفت و گوی تمدنی» می شویم، آنها از ما می آموزند و ما نیز کماکان هویت اسلامی را در برابر سکولاریسم غربی حفظ می کنیم.

در این مقدمه، به عمد بحث را ساده کردیم و آن را به دو قطب «بومی گرایی» و «اکتساب فرهنگ غربی» تقلیل دادیم تا دو سمت مناقشه برای شنونده ناآشنا، روشن شود. خواهیم دید که هریک از این دو اردوگاه دارای طیف ها و تنوعاتی است که مناقشه را پیچیده تر می کند. یکی از ادعاهای روشنفکران پست کولونیالیست، که ما عیار آنرا خواهیم سنجد، آن است که بر تقابل های دو قطبی فائق آمده اند. در برنامه های آینده، به تناوب این بحث را زیر عنوان «نقد بومی گرایی جدید» ادامه خواهیم داد. ///